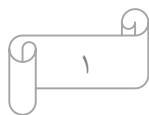


احمد زاده، روشنفکر دینی از جنسی دیگر

بہتر از من می‌دانید که یکی از علل ظهور "روشنفکری" - اعم از دینی و غیر دینی - احساس عقب ماندگی مسلمانان از قافله‌ی تمدن غرب و حتی احساس تحقیر شدگی بود که ملت‌های مسلمان در برابر غرب داشتند.

اگر سفرنامه‌های ایرانیانی را که از زمان فتح علی‌شاه تا اواخر قاجار به اروپا رفتند مرور کنیم. در تمامی این سفر نامه‌ها چیزهایی به عنوان روایت‌های مشترک وجود دارد، چیزهایی که سبب حیرت سفرنامه نویسان ایرانی شده بود. اول نظم و تکنولوژی پیشرفته و نظافت و بهداشتی که منشاء آن انقلاب علمی-صنعتی بود... و دوم نظام پارلمانی که مبتنی بر خرد جمعی بود و قوانینی که نه از سوی متولیان دین و نه از سوی پادشاه بلکه از سوی نمایندگان مردم در پارلمان وضع شده بود و نظارت عمومی از آن قوانین حفاظت می‌کرد و همگان به شدت سر سپرده‌ی قوانین بودند. این چیزها سبب حیرت سفر نامه نویسان ایرانی می‌شد. حتی حیرت می‌کردند که هیچ ماموری و هیچ پلیسی اهل رشوه گرفتن نیست.

این در حالی بود که ملت‌های مسلمان در فقر و جهل و خرافه و استبداد و بی‌عدالتی گرفتار بودند. ما متاسفانه موزه‌ی مشخصی نداریم که نشان دهنده و راوی آن همه ویرانی و فلاکت و فقری باشد که در دوره‌ی قاجار به آن گرفتار بودیم.



روشنفکران، اعم از دینی و غیر دینی، و اعم از تسنن و تشیع به این باور رسیدند که عقب ماندگی ما، افزون بر نظام‌های استبدادی و فقدان خرد جمعی، یکی هم به دلیل خرافاتی هست که از ناحیه‌ی دین و روایات دینی نشأت می‌گرفت و بر آن بودند تا بتوانند با زدودن خرافات و جایگزینی عقلانیت مدرن این عقب ماندگی را درمان کنند.

به هر حال، اصطلاح روشنفکری در ایران از مواجهه‌ی با این جریانات پدید آمد و در نسبت با زبان و ادب و فرهنگ گذشته‌ی ما، اصطلاحی نو بنیاد شمرده می‌شود که از مشروطه به بعد شکل و شمایل جدی‌تری به خود گرفت. بنا بر این اصطلاح "روشنفکری" با توجه به شرایط پدید آمدنش، معطوف به اصلاح امور جامعه و رهایی جامعه از جهل و فقر و استبداد و بی‌عدالتی و خرافه بود، یعنی روشنفکر نوعی رسالت اجتماعی برای خود قایل شد که برای انجام چنین رسالتی نیازی به علوم حوزه و تایید مقام سلطنت نداشت. تغییر معنای "ملت" از مفهومی دینی به مفهومی اجتماعی و سیاسی از ره‌آورده‌های مهم همین روشنفکری بود. روشنفکران، اعم از دینی و غیر دینی، و اعم از تسنن و تشیع به این باور رسیدند که عقب ماندگی ما، افزون بر نظام استبدادی و فقدان خرد جمعی، یکی هم به دلیل خرافاتی هست که از ناحیه‌ی دین و روایات دینی نشأت می‌گرفت و بر آن بودند تا بتوانند با زدودن خرافات و جایگزینی عقلانیت مدرن این عقب ماندگی را درمان کنند.

این هم طبیعی بود که طیف گسترده‌ای از روشنفکران با روی کردهای متفاوت پدید آمدند. گروهی تجدد خواه و بریده از سنت شدند و "تجدد" را یکی از مهمترین ملزومات روشنفکری دانستند.

از نگاه آنان روشنفکر می‌بایست مضامین دینی را کنار بگذارد و به یاری خرد خود بنیاد سامانی تازه به امور زندگی فردی، اجتماعی و سیاسی بدهد.

دین به هر حال با مضامین ماوراءالطبیعی سر و کار دارد و عقلانیت دینی هم به گونه‌ای تعریف شده که بیشتر برای سامان دادن به زندگی اخروی است و بارها خوانده‌ایم و شنیده‌ایم که "العقل ما عُبدَ به الرحمن و اکتسبَ به الجنان". و همان گونه که عقل دینی سر سپرده‌ی آسمان بود حکومت و پادشاهی نیز عطیه‌ای الهی شمرده می‌شد. این در حالی است که مدرنیته بر اساس خرد خود بنیاد شکل گرفته است و در کار سامان دادن به زندگی در همین زمین است، به امور ماورایی هم کار چندانی ندارد.

جمعی دیگر به فکر احیا و بازخوانی زبان و فرهنگ پارسی افتادند، کسانی همچون مرحوم محمد تقی بهار، بدیع الزمان فروزانفر، سعید نفیسی، محمد علی فروغی، علی اکبر دهخدا و بزرگان دیگری از این گونه. در همین گیر و دار سر و کله‌ی جنبش‌های چپ مارکسیسم لنینیسم هم پیدا شد. شاید بتوان گروه پنجاه و سه نفر و به ویژه دکتر تقی ارانی را از جدی‌ترین پیشروان این جنبش دانست. دکتر تقی ارانی به عنوان تئوریسین چپ غیر مذهبی در زندان به سال ۱۳۱۸ و در سن ۳۶ سالگی به مرگی مشکوک در گذشت و عکس‌العمل خاصی هم از سوی جامعه در برابر مرگ غریبانه‌ی او دیده نشد. اما بعد از شهریور هزار و سیصد و بیست که رضا شاه به تبعید رفت و آزادی‌های نسبی پدید آمد، همان همبندهای دکتر ارانی که از زندان رهایی یافتند توانستند حزب توده را تاسیس کنند

و در قالب همان تحلیل‌های علمی و فلسفی مضامین دینی را به کلی غیر علمی و غیر عقلی بنمایاند. بسیاری از تحصیل کرده‌ها و روشنفکران غیر مذهبی اعم از نویسنده و معلم و شاعر و کارگر و حتی افسرانی از ارتش، به این حزب پیوستند. افزون بر حزب توده، احمد کسروی هم به عنوان فردی ملی‌گرا، علیه خرافات دینی نوشته‌های فراوانی را منتشر می‌کرد. این نکته را هم از یاد نبریم که بعد از شهریور ۱۳۲۰ اوضاع سیاسی ایران بسیار آشفته بود، روس‌ها در شمال ایران و خراسان، حضوری چشم‌گیر داشتند و طاهر احمد زاده در این ایام جوانی بیست ساله بود که با استاد محمد تقی شریعتی آشنا شد و در کنار استاد، یکی از مؤثرترین افرادی بود که در تاسیس کانون نشر حقایق اسلامی نقش داشت.

در این جا بنا نیست که به شرح زندگی آقای احمد زاده، یا نوع فعالیت‌های کانون بپردازم، این را شاید دیگران نوشته باشند، در خاطراتی هم خود ایشان نقل کرده و مکتوب شده، مفصل و با شرح جزئیات آمده است، من تنها به چند نکته و خاطره اشاره می‌کنم.

روایت احمد زاده از تاریخ هفتاد ساله‌ی بعد از شهریور بیست

به گمان من مهمترین ویژگی‌های احمد زاده در نقل تاریخ را می‌توان در سه نکته بیان کرد اول: همزمان که وقایع دینی و سیاسی شهر مشهد و ایران را توضیح می‌دهد، از جریانات سیاسی بین‌المللی و به ویژه نقش دولت‌های روس و انگلیس و امریکا در ایران هم غافل نیست. به تعبیر دیگر، وقایع منطقه‌ای را با اشراف به وقایع گسترده‌تر جهانی مورد ارزیابی قرار می‌داد. از این جهت با فراستی که داشت می‌توانست روند بسیاری از وقایع را پیش‌بینی کند.

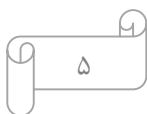
دوم، در نقل وقایع و حوادث، از کلی گویی پرهیز داشت و افزون بر طرح کلی ماجراها، با شرح برخی جزئیات مربوط، چنان بود که دست مخاطب را می گرفت و با خود به صحنه‌ی وقایع و حوادث می برد. به عنوان مثال:

هنگامی که علی منصور بعد از شهریور بیست به عنوان استاندار و نایب‌التولیه به مشهد، اعلام کرد که از جمعه‌ی آینده نقاره زنی که بعد از واقعه‌ی مسجد گوهرشاد تعطیل شده، از نو شروع خواهد شد. با اعلام این خبر مردم بسیاری از سرتاسر شهرها و روستاهای خراسان راهی مشهد شدند تا در روز جمعه شاهد جشن شروع نقاره زنی باشند. در روز موعود و هنگامی که طبل و شیپور نقارخانه به صدا در آمد انبوه مردم اشگ شوق می ریختند و به یکدیگر می گفتند دیدی که بالاخره اسلام دوباره برگشت. و این شعر هم ورد زبان‌ها شده بود که

چراغی را که ایزد بر فروزد هر آنکس پف کند ریشش بسوزد.

بعد آقای احمد زاده با حالتی از تاسف ادامه می داد که:

تلقی مردم در آن زمان از اسلام همین جور چیزها بود، و حتی چنان شد که در شهر مشهد که حدود صد و هفتاد هزار جمعیت داشت، قریب صد هفتاد هیئت مذهبی سینه زنی و عزاداری به نام‌های چهارده معصوم و امام زاده‌ها و طفلان مسلم و... تشکیل شد.

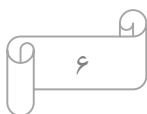


سوم، به گمان من، طاهر احمد زاده، در نقل وقایع تاریخی، صادق بود و در مورد مخالفان خودش نیز انصاف داشت. این را در گفته‌های شفاهی که از او به یاد دارم بسیار دیده و شنیده‌ام

روایت احمد زاده از دین:

اما، مهمترین ویژگی که من از آقای احمد زاده سراغ دارم، نوع نگرش او به اسلام بود. اسلام از نظر او بسیار گسترده‌تر از آن است که دیگران داشتند، هرکس با هر زبانی و در هر سرزمینی که برای عدالت و آزادی و صلح و تعالی انسان تلاش کند، مسلم و مسلمان است. طاهر احمد زاده واقعا و از صمیم قلب به امام علی عشق می‌ورزید، نه به خاطر امر وصایت، بلکه به سبب عملکرد عدالت خواهانه و آزادی‌بخش علی و آن خطبه‌ها و نامه‌ها که در نهج‌البلاغه از وی به یادگار مانده. انگار طاهر آقای ما نامه‌ی امام علی به مالک اشتر را، نامه‌ی می‌دانست که برای استانداران و حاکمان همه‌ی سرزمین‌های خویش و بیگانه و برای آیندگان نوشته است.

آزادی در این نگاه، تنها آزادی شخصی نیست، آزادی برده زرخرید هم نیست، آزادی یعنی تحمیل نکردن اندیشه و دین خود به دیگران، یعنی خداوند که ما را آفریده، قلم تقدیر را به خود ما داده تا سرنوشت خودمان را به دست خود و به اختیار و آزادی خود رقم بزنیم. و "توحید" تنها به معنای یکی بودن خدا نیست، بلکه فراتر از این، خدایی که من را آفریده و به من جان داده، مخالف من را هم او آفریده است.



این توحیدی است که طاهر آقا هم به آن ایمان داشت و ایمانش به چنین توحیدی عارفان انسان‌گرای خراسان را به یاد می‌آورد که انسان را از هر دین و آیینی حرمت می‌نهادند. مهم نیست که تو سنی باشی یا شیعه، مهم نیست که مسیحی باشی یا محمدی، مهم نیست که مارکسیست باشی یا فقیه حوزه‌ی علمیه‌ی قم، مهم این است که در جستجوی صلح و آزادی و عدالت برای همگان باشی و در راهی که بر گزیده‌ای صداقت داشته باشی.

نکته‌ی دیگر این که طاهر آقا، به آینده بسیار امیدوار بود. نه تنها به آینده‌ی خود در عالم دیگر، بلکه به آینده‌ی بشریت. فکر می‌کنم شاید اسلام (به معنای به سلیم رسیدن همگان) از نظر طاهر آقا، مقصدی است که در آینده تحقق پیدا خواهد کرد، همان‌گونه که خدا نیز نوری است که در افق آینده می‌درخشد و هستی را گام به گام به سوی خود می‌خواند.

بنا بر آنچه گذشت، اگر "روشنفکری" معطوف به اصلاح امور جامعه و رهایی جامعه از جهل و فقر و استبداد و بی‌عدالتی و خرافه بوده باشد، طاهر آقا، با راهی که بر گزید، نمونه‌ای عملی در جریان روشنفکری هفتاد ساله‌ی اخیر بود و از آنجا که توحید را و امید به آینده را نه در سخن بلکه زندگی می‌کرد، می‌توانم او را روشن‌فکر دینی بنامم. روشن‌فکر دین‌داری که نه به معجزه باور داشت، نه به معصومیت، نه به وصایت.

نکته‌ی آخر این که، طاهر آقا، حاصل دوره‌ی خاصی از تاریخ روشنفکری دینی بود، دوره‌ای که لاجرم ویژگی‌ها و صورت متناسب با زمانه‌ی خود را داشت، از این جهت، نه طاهر آقا تکرار پذیر است نه بازگان و طالقانی و سحابی و...، اما راه آنان با صورت‌های متناسب با گذر زمان ادامه خواهد داشت.

این را جای دیگری نوشته بودم که نه بازگشت به گذشته امکان پذیر است نه گسست از آن، نه می توانیم خود را تکرار کنیم نه تاریخ را، ادامه ی خود هستیم، ادامه ی تاریخ هستیم، آنچه بوده ایم و بوده است را نقد می کنیم، بازخوانی تازه می کنیم، برای آفرینش امکان های تازه

علی طهماسبی، مشهد بیست و چهارم آذر ماه ۱۳۹۶